

توفان الکترونیکی

نشریه الکترونیکی حزب کار ایران

شهریورماه ۱۳۹۲ اوت ۲۰۱۳

شماره ۸۶

toufan@toufan.org www.toufan.org

کابینه‌ی روحانی حلقه‌ی نهائی زنجیره‌ی تثبیت موفقیت آمیز
برنامه‌های اقتصادی نئولیبرالیستی

احمدی نژاد و ۸ سال اقتصاد ایران
آیا علل وضعیت اسفناک مردم فقط مربوط به تحریم‌های اقتصادیست؟

بیانیه‌ی مشترک چند نهاد کارگری ایران در مورد کارگران زندانی به مناسبت چهلمین روز قتل افشین اسانلو

فراخوان

کمونیست‌ها و انتخابات پارلمانی

به مناسبت شصتمین سالگرد کودتای ننگین ۲۸ مرداد



کودتای ننگین ۲۸ مرداد یکی از فجایع شوم و دردناک تاریخ میهن ما ایران است. اجانب به رهبری امپریالیست آمریکا حکومت قانونی و ملی مردم ایران، دکتر محمد مصدق را سرنگون کرد و نوکر بی اختیاری بنام محمد رضا شاه را بر مسند قدرت نشانید تا به عنوان ژاندارم منطقه و مجری اوامر استعمار عمل کند.

**به مناسبت شصتمین سالگرد تجاوز به کره و در افشای
جنایات امپریالیست آمریکا**



ضد انقلاب در ضد انقلاب در مصر

فرجام کودتای "دمکراتیک"

دست امپریالیست آمریکا از سوریه کوتاه باد!

کابینه‌ی روحانی حلقه‌ی نهائی زنجیره‌ی تثبیت موفقیت آمیز برنامه‌های اقتصادی نئولیبرالیستی

« مادام که افراد فرا نگیرند که در پس هر یک از جملات، اظهار نظرات و وعده‌های اخلاقی، دینی، سیاسی و اجتماعی منافع طبقات مختلف راجستجو کنند، در سیاست همواره قربانی سفیهانه فریب و خود فریبی بوده و خواهند بود. » (لنین سه منبع و سه جزء)

آقای حسن روحانی در کتاب "امنیت ملی و نظام اقتصادی ایران" چنین می نویسد:

(یکی از معضلات کارفرمایان و کارخانه‌های کشور، وجود **اتحادیه‌های کارگری** است. از سوی دیگر یکی از چالش‌های دیگر، **قانون کار** است که در آن **صاحب سرمایه مظلوم واقع شده است**. باید در قانون کار " **حداقل دستمزد و کف دستمزد** " تغییر ایجاد کرد و به کارگر و کارفرما اجازه داده شود که در **دستمزدهای پائین تر و با مزایای اجتماعی ناچیز تر** برای یکدیگر کار کنند و **آزادی‌های اقتصادی** نباید محدود گردد... یکی از **مشکلات چانه زنی نیروی کار بر سر دستمزد** است... چالش دیگر **هزینه‌ی بالای اخراج نیروی کار** برای کارفرما است...)

نقل قول فوق نشان دهنده‌ی بسیار روشن و شفاف و غیر قابل تفسیری است که نشان‌دهنده‌ی مواضع طبقاتی و برنامه و دیدگاه‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی ایشان است.

وزرای معرفی شده و رأی اعتماد گرفته‌ی کابینه‌ی ایشان ترکیبی از تکنوکرات‌های دولت کارگزاران که از طراحان و مجریان و زمینه سازهای سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و حقوقی نئولیبرالیسم هستند و افرادی نظیر مصطفی پور محمدی (وزیر دادگستری) و علی ربیعی (وزیر کار و تعاون و رفاه اجتماعی) و علی جنئی (وزیر ارشاد اسلامی) که سوابق درخشانی از بازرجانی و زندان و شکنجه و قتل در پرونده‌ی خود دارند.

آقای حسن روحانی به عنوان مسئول پروژه‌ی آشتی ملی (کاهش تضادهای باندهای مافیائی حاکمیت) و با چنین کابینه و کلیدی (که از عقلانیت بالای سیاسی برخوردار و اعتدال گرا و با تدبیر و امید پرور هستند!!!) می خواهد صندوقچه‌ی مشکلات داخلی و خارجی را بگشاید.

وضعیت موجود اقتصادی - سیاسی - اجتماعی ایران از یک سو محصول سیاست‌های اقتصادی - اجتماعی راهبردی ولایت فقیه و "بزرگان" نظام است و از سوی دیگر محصول سیاست‌های امپریالیستی بر سر منطقه‌ی استراتژیک خاورمیانه و تسلط بر منابع و شریان‌های نفت و گاز. حال باید دید آیا اساساً جمهوری اسلامی قادر است با کارگذار جدید ولی فقیه کوچکترین گامی در جهت حل بحران‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی داخلی و کاهش تنش‌های خارجی بردارد یا خیر؟

از اواخر دهه‌ی ۶۰ در دوران نخست وزیری مارگارت تاچر در انگلیس و ریاست جمهوری ریگان در آمریکا و آغاز پروژه نئولیبرالیسم در عرصه‌ی جهانی و در ایران بخصوص بعد از پایان جنگ ایران و عراق نمایندگان کلان سرمایه‌داران در حاکمیت با تبلیغ این نظریه که علت بحران‌های اقتصادی ایران در دولتی بودن آنست و راه خروج از مشکلات و معضلات از طریق بازار آزاد و لیبرالیسم اقتصادی است؛ پروژه‌ی نئولیبرالیسم بخصوص با تشویق و راهنمایی و سپس دستورالعمل‌ها و دیکته‌ی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در دولت رفسنجانی کلید خورد.

در طی ۲۴ ساله‌ی گذشته همه‌ی جناح‌ها و باندها و خودی‌ها و نخودی‌های درون و پیرامون حاکمیت در مورد سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالیستی، وحدت نظر داشته و این سیاست‌ها در دوران رفسنجانی و خاتمی و احمدی نژاد با پیگیری تمام و با پشتیبانی و کمک همه جانبه‌ی ولی فقیه دنبال می شد.

در طی این ۲۴ ساله‌ی اخیر که اولیگارش‌ی اقتصادی جدید از مقامات سیاسی، نظامی و مذهبی سرگرم انباشت سرمایه از طریق غارت و چپاول ثروت ملی تحت عنوان خصوصی سازی بود و اشرافیت نوپا به صاحبان اصلی انحصارات اقتصادی، صنعتی، مالی و تجاری تبدیل می شدند، کارگران و زحمتکشان شهر و روستا تحت فشار تورم ۲۱ تا ۶۰ درصدی سال‌های ۷۰ تا ۷۴ روز به روز فقیر تر می شدند که منجر به شورش‌های گرسنگان در قزوین و مشهد و اسلام شهر شد.

پروژه‌ی اصلاحات که توسط سعید حجاریان ثنوریسین وزارت اطلاعات به منظور تلطیف فضای سیاسی و با هدف بقا جمهوری اسلامی و ظاهراً در مخالفت با سیاست‌های دولت رفسنجانی تهیه شده بود، با انتخاب سید خندان موفق به فریب مردم و تداوم همان سیاست‌های چپاولگرانه به مدت هشت سال دیگر شدند. در دوران خاتمی شاهد سالانه بیش از هفتصد اعتصاب و اعتراض کارگری علیه‌ی خصوصی سازی‌ها، اخراج‌های دسته جمعی، عدم پرداخت به موقع دستمزدها، سرکوب فعالین کارگری و تشکل‌های مستقل سندیکائی بودیم.

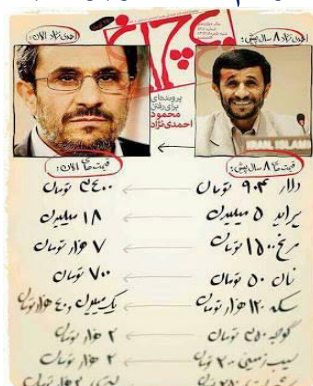
پروژه‌ی دولت عدالتخواه و صاحب‌الزمانی احمدی نژاد در مخالفت با سیاست‌های فقر گستر کابینه‌ی خاتمی که علیه‌ی او سریال‌های فقر و فحشاء توسط ده نمکی سفارش دادند با فشار و مهندسی ولی فقیه و نیروهای نظامی و امنیتی افتتاح شد؛ ولی نه تنها از این عدالتخواهی خیری نشد بلکه آقای احمدی نژاد در طی ۸ ساله‌ی کارگذاری ولایت فقیه‌ی خود به ریاست شوک ترابی لیبرالیستی و قهرمانی اجرای سیاست‌های بانک جهانی نائل آمد. بیشترین خصوصی سازی‌ها و بیشترین انباشت سرمایه‌ی الیگارش‌ی اقتصادی و حذف یارانه‌ها و افزایش فاصله‌ی طبقاتی تا حد متوسط، ۳۰۰ برابر و گسترش فقر و بیکاری و مفساد اجتماعی در این دوره صورت گرفت.

مردم جان به لب رسیده و مستاصل با یاری رفسنجانی روباه و سید خندان مکار پروژه‌ی دولت اعتدال روحانی کارگذار جدید ولی فقیه را استارت زدند تا راه ۲۴ ساله‌ی طی شده را به اتمام برسانند. غافل از اینکه این راه به ناکجا آباد ختم خواهد شد. آقای

روحانی چنانکه از ماهیت طبقاتی‌اش، سوابقش و برنامه‌هایش و ترکیب کابینه‌اش پیداست با نیت پیشبرد قاطع سیاست‌های نئولیبرالی و سرکوب جنبش کارگری و سرکوب قاطع تحرکات سیاسی و اعتراضات اجتماعی را دارد. روحانی سعی خواهد کرد با عقلانیت سیاسی از تهدیدات امپریالیستی و تحریمات آنها به عنوان برکتی الهی که به او این بهانه را می‌دهد که سیاست‌های اقتصادی - اجتماعی و سرکوبگرانه‌اش را توجیه کند، بهره برداری کند.

روحانی در رابطه با وعده‌ی کاهش تشنج در سیاست خارجی و کاهش تحریم‌ها خوب می‌داند که مسئله‌ی هسته‌ای بهانه‌ای است در دست امپریالیست‌ها و او در رابطه با امتیاز دادن، هیچگونه اختیاری از خود ندارد و حتی اگر ارباب او ولی فقیه هم صد درصد نوکری امپریالیست‌ها را بپذیرد و تمام شرایط آنها را قبول کند باز هم همان بلائی که سر صدام و قذافی آوردند بر سر او هم خواهند آورد. چرا که سیاست آنها در رابطه با منطقه‌ی خاور میانه و سرنوشتی حکومت‌های سرکش و تجزیه‌ی کشورهای بزرگ منطقه، سیاستی راهبردی است و از نظر آنها جمهوری اسلامی به هیچ وجه قابل اعتماد و تحمل نیست.

احمدی نژاد و ۸ سال اقتصاد ایران آیا علل وضعیت اسفناک مردم فقط مربوط به تحریم‌های اقتصادیست؟



در ایران گرانی بیداد می‌کند. از نظر عقل سالم و از نظر علمی علت گرانی را باید در زمینه‌ی اقتصادی جستجو کرد. کمبود ارزاق عمومی طبیعتاً به افزایش قیمت کالاها منجر می‌شود و یا بی ارزش شدن پول ارزش کالا را برای مبادله هم وزن، افزایش می‌دهد. ولی گرانی از نظر اسلامی و یا حکومت اسلامی مانند زلزله است و کار خداست. گرانی جنبه‌ی اقتصادی ندارد و بلا‌ی طبیعی است. در مملکتی که به گفته‌ی امامش "اقتصاد مال خر" است و ما برای اقتصاد و رفاه و آسایش انقلاب نکردیم، وضع بهتر از این نمی‌شود و بهتر از این هم نمی‌شود توضیح داد. داوری خدا در مورد یک کشور اسلامی که باید علی‌الاصول مورد لطف و توجهش باشد، به مردم غضب کرده و برای آزمایش آنها بهای کالاها را ضروری را افزایش داده است. آیت‌الله‌های نادان و مردم فریب دلائل گرانی را در آسمان و نه در زمین جستجو می‌کنند. به این جهت راه درمان گرانی همان دست به دامان خدا شدن و چند ورد و آیه خواندن است.

روشن است تقویت تولید داخلی یک امر اتفاقی و دلخواهی و شخصی نیست، مربوط به سیاست عمومی دولت‌ها در عرصه‌ی اقتصادی می‌شود. این سیاست ربطی به این ندارد که کدام دولت بر مسند قدرت بنشیند. هر دولتی که بر سر کار بیاید باید سیاست تقویت تولید داخلی را به پیش برد. تقویت تولید داخلی کاستن از وابستگی‌های خارجی است. دولت سرمایه‌داری جمهوری اسلامی از ۱۳۵۷ بر سر کار است و در این مدت طولانی به مصداق اقتصاد مال خر است با توجه به این رهنمود راه گشای امام راحل در حل این وابستگی قدم چشمگیری حتی به اعتراف آقای لاریجانی رئیس مجلس اسلامی برداشته است، بطوریکه ۵۰۰ هزار تن برنج وارداتی به ایران وارد می‌شود. اینکه ما به ۵۰۰ هزار تن برنج بیشتر از تولید داخلی در سال نیاز داشته ایم، نباید کشف جدیدی باشد و اگر ما سازمان برنامه ریزی اقتصاد می‌داشتیم که توسط آقای احمدی نژاد منحل شد، باید این معضل را از قبل در دستور کار خود قرار می‌داد و برایش راه حلی می‌یافت. رژیم جمهوری اسلامی چند دهه بر سر کار است و تجربه دوران وابستگی اقتصادی ایران به سرمایه‌های امپریالیستی را در زمان شاه در پشت سر دارد و نمی‌تواند مدعی شود که نمی‌دانسته که چکار می‌کند و چه کار باید بکند و فاقد تجربه‌ی لازم در این عرصه بوده است. این احمدی نژاد نبود که برنامه‌ای برای افزایش و تقویت تولید داخلی نداشته، این رژیم جمهوری اسلامی بوده و هست که این کارنامه‌ی ورشکسته را ارائه می‌دهد. آقای لاریجانی و رفسنجانی و کربوبی که در رأس قوه‌ی مقننه بودند، می‌توانستند بودجه‌ی دولت‌ها را که در جهت تقویت تولید داخلی نبوده است، اصلاح کنند، ولی چنین نکردند. کار آنها به مصداق این ضرب‌المثل است: "کل اگر طبیب بودی، سر خود دوا نمودی".

روشن است که تحریم‌های غیر قانونی امپریالیستی صدمات فراوانی به اقتصاد ایران زده و می‌زند و به مردم ایران گرسنگی می‌دهد و هدفش هم کشتار مردم ایران است، روشن است که این دستورهای غیرقانونی و ضد بشری توسط اوباما امضاء شده و اعمال

می شود، ولی اگر در ایران رژیم بر سر کار بود که به جیب‌های مافیائی خود فکر نمی کرد و رهبرانش در فکر روز مبادا برای فرار به کانادا نبودند، آنوقت سیاستی در اقتصاد در پیش می گرفت که صدمات امپریالیست‌ها به حداقل برسد و مانع شود که این جنایتکاران مردم ایران را به قتل برسانند. طبیعتاً این تحریم‌ها یک جنایت علیه بشریت است، ولی رژیم جمهوری اسلامی نمی تواند همه‌ی این مشکلات خود ساخته را به گردن امپریالیست‌ها بیاندازد. سیاست درهای باز برای ورود بی حساب کالاهای خارجی از بنادر مخفی و بدون پرداخت گمرک و عدم پشتیبانی از تولید داخلی و تقویت اقتصاد تک محصولی، به گردن رهبر ایران است، نه به گردن رهبر آمریکا.

رژیم مافیائی حاکم بر ایران یکی از ارکان قدرتش را در تجار بازار دارد که با این رژیم از روز نخست همکاری کرده و در تعیین سیاست‌های اقتصادی وی نقش داشته‌اند. بسیاری از این اربابان نفوذ و قدرت و از جمله مافیای پاسداران، در دستگاه دولتی از اسکله‌های مخفی و غیر قابل کنترل از جانب دولت، به ایران کالا وارد کرده و صنایع داخلی را به ورشکستگی کشانده‌اند و داستان غم انگیز قند هفت تپه مسجد سلیمان هنوز فراموش نشده است. این کارخانه‌ی دولتی نمی توانست با محصولات تجار جمهوری اسلامی که با روش مافیائی جنس وارد ایران می کردند، مقابله کند و به ورشکستگی کشید. در بسیاری از عرصه‌های وارداتی، درآمد نفت به حقوق تجار هوادار رژیم ریخته می شود تا با ورود کالا، میلیاردها تومان به جیب بزنند و بی رویه کالا و حتی کالاهای لوکس ببرد نخور وارد کنند. مطبوعات خبر می دهند که وزارت صنعت، معدن و تجارت با تصویب هیئت دولت، ثبت سفارش ۷۵ قلم کالا را با عنوان "کالاهای لوکس و غیر ضرور" متوقف کرد. پرسش این است که به چه دلیل این کالاها تا کنون وارد ایران می شده است و چه کسانی از این امر متنفع می شدند؟ بسیاری از تجار ارز دولتی را به مصرف خرید کالا نمی رسانند و بخشی از آنرا یا از کشور خارج کرده و یا در بازار آزاد ارز با قیمت‌های نجومی می فروشند. نظام مافیائی قادر نیست بر این وضعیت که در ذاتش وجود دارد غلبه کند. البته امپریالیست‌ها حسابی باز کرده‌اند که با تحریم اقتصادی و گرسنگی دادن به مردم و استفاده از نارضائی آنها به یاری ایادی انقلاب مخملی خود که تحت عناوین گوناگون در ایران فعالند زمینه‌ای را فراهم کنند که مکمل سیاست تجاوز آنها به ایران باشد. این امر البته از دید رهبران جمهوری اسلامی پنهان نمانده است.

این ارزیابی رژیم نشان می دهد که آنها ماشین سرکوب و خفقان را بیشتر به کار گرفته و تحریم اقتصادی را وسیله‌ی سرکوبی مردم قرار می دهند. گرانی و گرسنگی و تهدیدهای جنگی در کنار بی کفایتی و فساد دستگاه حاکمه در ایران منگنه‌ای است که مردم ایران را در آن قرار داده‌اند تا شیرهی جان آنها را بکنند. برای مبارزه با گرانی، برای مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی و امپریالیسم و صهیونیسم، برای مبارزه و افشاء ایرانی‌های جاسوس و خودفروخته، باید تنها به مردم ایران تکیه کرد و به اتکاء آنها ایران را آزاد نمود. راه دیگری وجود ندارد.

مخلص کلام اینکه "اقتصاد اسلامی عدالت ورز احمدی نژاد" همان اقتصاد سرمایه‌داری است که در زورورق، توصیه‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در قالب نئولیبرالیسم اجرا می شود. احمدی نژاد آن را از رفسنجانی به ارث گرفت و دست و دلبازانه به تعمیق آن پرداخت. آقای روحانی نیز وعده داده است با کوتاه کردن "دست دولت از امور اقتصادی" کاری کند کارستان! یعنی دزدیدن کامل ته مانده‌های سفرهی مزدبگیران فقیر و کم درآمد جامعه. خدا بده برکت از این همه دست و دلبازی! کارنامه‌ی اقتصادی احمدی نژاد کاملاً سیاه و ادامه‌ی سیاست‌های رفسنجانی و شرکاست و جز این نیز نبوده است.

بیانیه‌ی مشترک چند نهاد کارگری ایران در مورد کارگران زندانی به مناسبت چهلمین روز قتل افشین اسانلو

فراخوان

۴۰ روز از درگذشت کارگر زحمتکش افشین اسانلو در زندان رجائی شهر می گذرد. با توجه به شرایط زندان که محدودیت‌های بسیاری برای زندانیان ایجاد می کند و موجب تشدید ناراحتی‌های جسمی و روحی می گردد، در نتیجه شرایط را برای زندانیان نامطلوب تر می کند.

در حال حاضر محمدجراحی کارگرنقاش و عضوسندیکای کارگران نقاش و تزیینات تهران به دلیل ابتلا به سرطان تیروئید و عدم دسترسی مناسب به پزشکی به سمت مرگ سوق داده می شود.

رضا شهبانی راننده‌ی اتوبوس و عضو هیئت مدیره‌ی سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران به دلیل عدم معالجات و مراقبت‌های پزشکی بعد از عمل جراحی در شرایط نامطلوبی به سر می برد.

تا چه زمان کارگران به خاطر فعالیت‌های کارگری و سندیکائی در جهت رفاه حال زحمتکشان ایران جان خود را در این پیکار باید از دست بدهند؟
این کارگران در بند و بیمار چه خطری در بیرون از زندان برای کارفرمایان و سرمایه‌داری سودجو دارند که باید همچنان از دسترسی به پزشک تا دم مرگ محروم باشند؟
ما از قوه قضائیه می‌خواهیم که این کارگران بیمار و در بند را برای تکمیل روند معالجات مناسب پزشکی خود، بی‌درنگ آزاد کنند.

ما از فدراسیون جهانی سندیکاهای کارگری WFTU و کنفدراسیون آزاد سندیکاهای کارگری ITUC و لوک کوربیک معاون ITUC و مسئول کارگری ILO و همچنین گای رایدر رئیس ILO می‌خواهیم اعتراض خود را نسبت به عدم رعایت مقوله نامه‌های ۹۸ و ۸۷ در مورد آزادی فعالیت سندیکاهای کارگری ایران و فعالینش به دولت ایران اعلام کرده و برای آزادی فوری کارگران بیمار سندیکائی فوق و همه‌ی فعالان کارگری زندانی از هیچ کوششی دریغ نورزند.

سندیکای کارگران فلزکار مکانیک

هیئت بازگشایی سندیکای کارگران نقاش و تزیینات

خانواده‌ی اسالو

خانواده‌ی محمد جراحی ۱۳۹۲/۵/۲۰

جهت اطلاع: فدراسیون ت. ژ. ت - سود - اونسا - اف. اس. یو. ث - ت. اف. د. ب. ت

سندیکای فلزکاران سوئد



کمونیست‌ها و انتخابات پارلمانی

کمونیست‌ها در عین اینکه مخالف پارلمانتاریسم هستند مخالف شرکت در پارلمان نیستند. پارلمانتاریست‌ها فکر می‌کنند که با شرکت در پارلمان می‌توانند جامعه را از بنیاد به نفع نیروهای تحت ستم تغییر دهند، در حالیکه کمونیست‌ها که پارلمانتاریست نیستند بر آنند که از طریق پارلمان نمی‌شود جامعه را به طور بنیادی دگرگون ساخت ولی از این ابزار می‌توان برای بسیج و دادن آگاهی به مردم استفاده کرد.

شرکت آنها در پارلمان برای استفاده از آن به عنوان بلندگو، کرسی خطابه، به عنوان ابزار افشاءگری، بعنوان یک نوع تماس مستقیم با توده، مفید است. و تازه چنین شرکتی در اوضاعی قابل توجه است که وضعیت انقلابی در جامعه حاکم نبوده و جنبش مردم پیش‌تر از تمایل شرکت در پارلمان قرار نداشته باشد. در غیر این صورت جنبش مردم همه‌ی بساط پارلمان و هم پارلمانتاریسم را می‌روبد و خود بر سر کار می‌آید.

طبیعی است چنین شرکتی در عین حال مشروط بر این است که انتخاباتی کم و بیش دموکراتیک صورت بپذیرد و آزادی احزاب وجود داشته باشد وگرنه کمونیست‌ها هرگز نمی‌توانند به درون مجالس بورژوائی راه پیدا کنند چه برسد که در آنها بعنوان سکوی خطابه به افشاءگری بپردازند.

وضعیت واقعی چگونه است

در ممالکی که احزاب اپوزیسیون ممنوع هستند، در ممالکی که نمایندگان از مصونیت پارلمانی برخوردار نیستند و همیشه از طرف قوه مجریه تحت فشار هستند و سرشان زیر ساطور تهدید مأمورین امنیتی و دستگاه قضائی قرار دارد، در ممالکی که حتی بعنوان فرد نیز کسی نمی‌تواند از صافی مراجع نظارت انتخاباتی بگذرد، شرکت در انتخابات بیشتر به یک شوخی سیاسی شبیه است و موجب خنده می‌شود تا تحقق یک خواست دموکراتیک و یا تحمیل یک خواست دموکراتیک به حکومت و استفاده از ابزار پارلمان برای افشاء حاکمیت.

در ممالکی که کمونیست‌ها در انتخابات شرکت می‌کنند، با این هدف است که نامزدهای مورد اعتماد خویش را که خود تعیین کرده‌اند به مجلس بفرستند و یا به ریاست جمهوری برسانند. این شرط عقل است. فقط بی‌عقلان و یا مغرضین مردم را دعوت به شرکت در انتخاباتی می‌کنند که حتی خودشان نامزدها را تعیین نکرده و می‌خواهند به نامزدهای دیگران رأی دهند. شرکت در انتخابات آنها، انتخاب آزادانه‌ی آنها نیست انتخاب کسانی است که برای آنها انتخاب کرده‌اند. آنها حق انتخاب غذا برای تناول ندارند باید

آش کشکی را بخورند که خاله برایشان از قبل تهیه دیده است. آیا می شود چنین انتخاباتی را با نمونه‌هایی که بزرگان مارکسیسم در موردش نظر داده‌اند قیاس نمود؟

در ایران احزاب ممنوع هستند، نامزدهای انتخاباتی با تائید شورای نگهبان انتخاب می شوند و برد و باخت آنها نیز با توجه به نظر شورای نگهبان است. یعنی از روز نخست روشن است که مردم باید بین طاعون و یا وبا یکی را انتخاب کنند. در واقع حق انتخابی وجود ندارد تا کسی از این حق دفاع کند. اینکه سازمان‌ها، گروه‌ها و احزاب، مردم را به شرکت در انتخابات فرا بخوانند کار دیگری نکرده‌اند جز اینکه مهر تائید بر صحت این انتخابات زده باشند. آنها شرکت خویش را در این انتخابات با هیچکدام از استدلال‌های شناخته شده سیاسی هرگز نمی توانند توجیه کنند. تنها یک استدلال می ماند و آن اینکه ما اساس نظام جمهوری اسلامی را برسمیت می شناسیم و به رأفت اسلامی ایمان داریم و می طلبیم که رحمی کرده نامزدهای انتخاباتی ما را نیز برسمیت بشناسید.

انتخابات ۲۴ خرداد چنین انتخاباتی بود. انتخاب حسن روحانی به مفهوم تحقق خواست‌های مردم نبود. وی با خواست‌های مردم موافق نبوده و در برنامه‌ی خود نیز به آنها اشاره‌ای هم نکرده است که بعد از انتخاب آنها را عملی کند. در اینجا هندوانه را به شرط چاقو نمی خریم.

حسن روحانی بر این اصل غیر دموکراتیک، ۳۴ سال است که صحنه می گذارد که قبلاً خمینی و حالا شورای نگهبان بر صلاحیت نامزدهای انتخاباتی نظارت کنند و آنها را تائید و یا رد نمایند. حسن روحانی و سایر نامزدها تائید کرده‌اند که این عمل ضد دموکراتیک و مستبدانه عین دموکراسی اسلامی و به صلاح اسلام ناب محمدی است. آنها با این کار سال‌ها از تصمیم نامزدی صدها انسان دموکرات و آزادیخواه جلو گرفته‌اند. آنها قبول کرده‌اند که این حق شورای نگهبان است که حق انتخاب مردم را محدود و مسدود می کند و خودشان نیز اختیارات این شورا را برسمیت شناخته‌اند. آقایان حسن روحانی، قالیباف، جلالی، رضائی، عارف و ولایتی ... این بازی انتخاباتی را پذیرفته و به آن اعتراضی نداشته‌اند. آنها خود نمایندگان یک بازی استبدادی هستند و لذا مشروعیتی ندارند نظریات شورای نگهبان را به زیر پرسش ببرند. شورای نگهبان اختراع جدیدی نکرده است، تنها از اختیارات خویش که مورد تائید سایر نامزدها نیز بوده است، استفاده کرده است. شورای نگهبان بر اساس مصلحت اسلام که همان مصلحت رژیم جمهوری اسلامی است رفتار کرده است.

حال در انتخابات مهندسی شده ۲۴ خرداد همه‌ی این آقایان نامزدها دست داشته‌اند و رضایت خود را بر انتصاب حسن روحانی بعنوان مناسب ترین آلترناتیو سیاسی و ناجی نظام ابراز داشته‌اند. هاشمی رفسنجانی که ابتدا از حذف گلگه مند بود پس از پیروزی حسن روحانی، انتخابات را "یکی از دموکراتیک ترین انتخابات نامید".

آیا کمونیست‌ها باید با توجه به احساس مسئولیتی که در خود احساس می کنند مردم را دعوت می کردند در این بازی مسخره "دموکراسی" که هیچ معنای دیگری نداشت جز اینکه مشروعیت رژیم را تائید کند و مردم را به الطاف این رژیم خوش بین نماید شرکت کنند؟ به نظر حزب ما چنین اقدامی به صلاح مردم ایران نبود و نیست. کمونیست‌ها باید انتخابات را تحریم می کردند و به مردم می گفتند که شرکت در این نمایش و ریختن رأی به صندوق به نفع کلیت رژیم جمهوری اسلامی و تائید همه‌ی جنایات و کشتاری است که تا کنون او مرتکب شده است.

نمی شود مردم را مانند اصلاح طلبان حکومتی به شرکت در انتخابات قلابی فراخواند و برای رژیم، مشروعیت دست و پا کرد و بر قلابی بودن و ضد دموکراتیک بودن انتخابات سرپوش گذارد. اینکه بخشی از مردم باز هم فریب اصلاح طلبان را خوردند نمی شود با توهم اینکه انشاءالله دفعه‌ی بعد هم گریه است از تحریم انتخابات دست کشید و مردم را به شرکت در انتخابات میان بد و بدتر دعوت کرد. رژیم جمهوری اسلامی و در رأس آن خامنه‌ای با برنامه‌ای از پیش طراحی شده به میدان آمد تا توده‌ها را آرام به میدان انتخابات بکشاند و با گرفتن رأی مشروعیت از آنها شرایط ساخت و پخت با امپریالیسم را برای حل بحران نظام فراهم آورد. این سیاست همه‌ی جناح‌های رژیم، چه اصلاح طلب و یا اصول گرا. خامنه‌ای در خواب هم نمی دید بازی انتخاباتی به این راحتی و بی سرو صدا به پایان برسد. لبخند رضایت بر لبان خامنه‌ای و رفسنجانی و خاتمی و روحانی رضایت از نتیجه‌ی "حماسیه انتخابات" است. آنها که انتخاب حسن روحانی را یک پیروزی و یک سیلی بر صورت خامنه‌ای می پندارند، باید پاسخگوی فرجام این سیاست نادرست و اپورتونیستی خود که جز خاک پاشیدن بر چشم مردم نیست، باشند. انتخاب عقرب جرار در مقابل مارغاشیه تکرار شکست‌های گذشته است و جز این نیست.



به مناسبت شصتمین سالگرد کودتای ننگین ۲۸ مرداد

کودتای ننگین ۲۸ مرداد یکی از فجایع شوم و دردناک تاریخ میهن ما ایران است. اجانب به رهبری امپریالیست آمریکا حکومت قانونی و ملی مردم ایران، دکتر محمد مصدق را سرنگون کرد و نوکر بی اختیاری بنام محمد رضا شاه را بر مسند قدرت نشانید تا به عنوان ژاندارم منطقه و مجری اوامر استعمار عمل کند چنین فاجعه‌ای حاصلی جز خفه کردن نخستین جوانه‌های دموکراسی و تکامل اجتماعی میهن ما نداشته است و این داغ ننگی بر پیشانی روشنفکران خودفروخته و بقایای رژیم سرسپرده‌ی پهلوی است که همچنان از این لاشه متعفن دفاع می کنند و در فکر احیای آن در ایران هستند. زهی بیشرمی!

این مقاله پاسخی به سلطنت طلبان بیشرم و تئوریسین‌های خودفروخته‌ای است که کودتای ننگین ۲۸ مرداد را "قیام ملی" می‌نامند و در وطن فروشی و اجنبی پرستی ید طولانی دارند.

کودتای خائنانه‌ی 28 مرداد و اعتراف خادمانه‌ی پرزیدنت بیل کلینتون

جمعه ۹ بهمن ۱۳۸۳ - ۲۸ ژانویه ۲۰۰۵

ایرنا: "بیل کلینتون" رئیس جمهور پیشین آمریکا روز پنجشنبه پذیرفت که آمریکا مسئول سرنگونی دولت دکتر محمد مصدق بوده‌است.

کلینتون که در یکی از نشست‌های مجمع جهانی اقتصاد در داووس Davos سوئیس سخن می‌گفت ضمن مقایسه‌ی دولت آینده‌ی عراق و ایران افزود: «ایران یک نمونه کاملاً متفاوت است.»

کلینتون افزود: «آمریکا در سال هزار و نهصد و چهل یک فردی آزادیخواه و مردم سالار منتخب مردم آن کشور را سرنگون کرد و شاه را به حکومت باز گرداند.» (کودتای 28 مرداد در سال 1332 شمسی مطابق 1953 میلادی بود-توفان).

رئیس جمهور پیشین آمریکا گفت: «هر چند بیان چنین مطلبی از سوی یک فرد آمریکائی مناسب نیست ولی این مطلبی است که به آن اعتقاد دارم.» کلینتون گفت: «سپس آیت الله خمینی، شاه را سرنگون و ما را مجبور کرد به سمت صدام برویم.»

رئیس جمهور پیشین آمریکا اعتراف کرد که اقدامات تجاوزکارانه‌ی صدام حسین علیه‌ی جمهوری اسلامی ایران با پشتیبانی آمریکا صورت گرفته بود.

وی گفت: «بدترین اقداماتی که صدام حسین در دهه هزار و نهصد و هشتاد انجام داد با آگاهی کامل و حمایت دولت آمریکا بود.» کلینتون اظهار داشت: «هنگامی که خاتمی انتخاب شد من (از سرنگون کردن دولت مصدق) عذرخواهی کردم. امیدوار بودم که بتوانم روابط حسنه‌ای با ایران داشته باشم.»

البته خانم مادلین فولبرایت وزیر امور خارجه‌ی آمریکا در زمان کلینتون برای نخستین بار به طور معیوبی مسئله‌ی کودتای 28 مرداد را طرح کرد. در همان زمان در قبال کنجکاو‌ی رسانه‌های گروهی جهان مدعی شد که اسناد مربوط به کودتا نابود شده‌اند و این است که انتشار آن مقدور نیست. البته رژیم جمهوری اسلامی نیز تمایل زیادی به رو شدن نقش‌آخوندها در کودتا و از جمله نقش واعظ مشهور فلسفی نداشتند.

لیکن تنها اشتباه آقای کلینتون در گفتار بالا، در بیان تاریخ آن نبود وی فراموش کرد اضافه کند که روحانیت در کودتای ۲۸ مرداد همدست امپریالیست‌ها بود. رهبر آنها آیت‌الله کاشانی که حامیانش نظیر شعبان بی‌مخ و طیب رضائی و چاقو کشان میدانی و نظایر آنها را برای کمک به کودتا آماده و اعزام کرده بود، خودش با شاه و زاهدی کنار آمد. این است که روحانیت هرگز از سرنگونی محمد مصدق ناراضی نبود. خمینی هنوز چهره‌اش از "سیلی که ملی‌ها به صورتش" زده بودند درد می‌کرد. بعد از انقلاب آنها نام خیابانی را که هواداران مذهبی مصدق بنام خیابان مصدق نامگذاری کردند به نام آیت‌الله کاشانی تغییر دادند. مردم ایران حاضر نشدند این نام کثیف را بپذیرند و آنقدر بر در و دیوار علیه این آیت‌الله انگلیسی شعار نوشتند که رژیم ناچار شد نام خیابان را به ولیعصر تغییر دهد. این است که عذرخواهی کلینتون از خاتمی نمی‌توانست هم موثر باشد.

ولی این عذرخواهی در عین حال یک تودهنی بزرگ به دارو دسته‌ی سلطنت طلبان است که می‌خواهند یک دودمان بدنام و دست‌نشانده‌ی آمریکا را مجدداً در ایران بر سر کار آورند. آنها حتی حاضر نیستند بپذیرند که امپریالیست‌ها شاه فراری را با سرنگونی حکومت ملی دکتر مصدق بر سرکار آوردند تا قرارداد استعماری کنسرسیون نفت را امضاء کرده، ملی شدن صنعت نفت ایران را کم‌کم یکن نموده و ایران را به پایگاه امپریالیست آمریکا بدل کرده و به عنوان قلدر و چماق بدست منطقه، نقش ژاندارم را به عهده گرفته و مبارزات تساوی طلبانه و آزادیخواهانه‌ی منطقه را سرکوب کند. شاه قاتل خلق‌های منطقه بود. سلطنت طلبان از این نقطه‌ی عطف تاریخ ایران بنام "کربلای ۲۸ مرداد" سخن می‌رانند تا به مضمون واقعی مسئله پرداخته و با بی‌اهمیت جلوه دادن آن نقش تعیین کننده، آن را در روند تحولات آتی ایران لاپوشانی کنند. آخر اگر رژیم شاه دست‌نشانده‌ی سازمان "سیا" بود آنوقت همدستان شاه و یاران وی که حزب رستاخیز را علم کردند و یا ساواک را تقویت نمودند و شکنجه‌خانه‌های اوین و کمیته‌ی شهربانی و لشکر دو زرهی و رکن دو ارتش و... را به وجود آوردند نمی‌توانستند میهن پرست بوده و عامل اجنبی در ایران نباشند. این بیچاره‌های همدست امپریالیست مایلند که اساساً نکات "ناخوشایند" تاریخ ایران حذف شود. نه از کودتای خائنانه‌ی ۲۸ مرداد سخنی به میان آید و نه از انقلاب شکوهمند بهمن حرفی زده شود. برای آنها تاریخ ایران که سنت مبارزه‌ی خلق ماست و باید منبع آموزش و الهام باشد، تاریخ مرده است، تاریخ مرده‌هاست. حمایت از جنبش ضد استعماری مردم ایران در سال‌های ۳۰ و دست‌آورد عظیم آن که ملی شدن صنعت نفت ایران بود چنگ انداختن به گذشته و مرده پرستی است. و نسلی که آموزگار تاریخ جهان نه تنها در خاور میانه بلکه در جهان بود، نسل مرده پرستان است. این عده مجوف و مالیخولیائی که پول‌های "سیا" و "موساد" وحدتشان را برهم زده است کوچک ترین پیوندی با مردم ایران ندارند. حمایت از مصدق، حمایت از دوره‌ی درخشان از تاریخ مبارزات مردم ایران است. کسانی که این مبارزات را به رسمیت نمی‌شناسند تعلق به این ملت ندارند. آنها پس از تلاش نافرمانشان تا 16 آذر سال 32 را با 18 تیر پیوند زنند و از تأثیرات الهامبخش آن در مبارزات دانشجویی حاضر بکاهند، به یکباره جنایات شاه را در 16 آذر مسکوت گذارند. آنها نه تنها تاریخ را مسکوت می‌گذارند، از بقیه نیز می‌طلبند که فکر نکنند، عقل خود را اجاره دهند، تاریخ را مسکوت بگذارند زیرا که به وحدت با دشمنان مردم صدمه میزند.

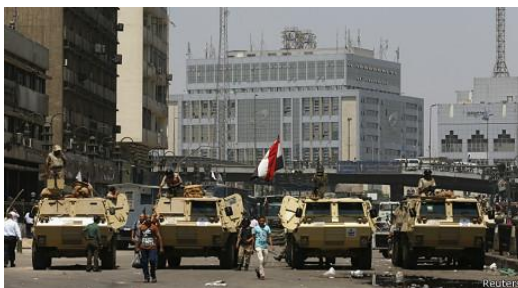
آنها به مصداق اینکه مورچه‌ها شاه دارند، زنبورها شاه دارند پس چرا ما شاه نداشته باشیم در تلاشند که یک شکل حکومتی فرسوده و پوسیده‌ی تاریخی را که عمرش را به جمهوری داده است از گور تاریخ با یاری "سیا" و "موساد" بدر آورند و ملتی را وادار کنند که نسل‌ها در نسل‌ها مخارج گزاف مشتی طفیلی بی مغز را که هنرشان در برپائی عشرتکده‌های درباری است پرداخت کنند. به اعتبار خویشاوندی خونی صرفنظر از درجه‌ی کیاست و یا سفاقتشان بر میلیون‌ها مردم حکم برانند و به ریششان بخندند و مشتی روشنفکر خود فروخته با صلح و درهمی را در مدح پادشاهی به خدمت بگیرند تا مردم کشورشان را شستشوی مغزی دهند و به آنها بقبولانند که ایرانی جماعت "شاهدوست" است و "نوکر صفت".

آنها میخواهند شاه مرده را زنده کنند و مصدق زنده را به خاک بسپارند.

محمد رضا شاه منفور با زندان و تبعید و حصر مصدق نتوانست نام بزرگ وی را به بایگانی فراموشی بسپارد. حافظه‌ی تاریخی مردم ما بیش از آن گنجایش دارد که اوباشان سلطنت طلب و خائن می‌پندارند. تمام تلاش آنها برای اینکه از پسر شاه، به اعتبار گروه خونی‌اش پادشاه ایران زمین بسازند آنقدر بیهوده است که دم مسیحائی نیز برای جان بخشیدن به این میت تاریخی کفایت نخواهد کرد. پادشاهی مرده را با هیچ شعبده‌ای نمی‌شود زنده کرد. آنکه زنده است مصدق است و آنکه لاشه وار جولان می‌دهد مدعی بی تاج و تخت پادشاهی ایران است که باید در دادگاه خلق برای غارت ثروت سرشار ملت ایران که هنوز از قبیل آن عیاشی می‌کند حساب پس دهد. باید حساب پس دهد که چرا ساواکی‌های دوره‌ی پدرش را دور خود جمع کرده و از حمایت آنها برخوردار بوده و خط تمایزی با آنها نمی‌کشد و آنها را مفتضح و افشاء نمی‌کند و به پلیس بین‌الملل معرفی نمی‌کند. باید روشن کند که برخوردش به طور مشخص به خیانت‌ها و جنایات پدرش چیست و وی تا به چه حد حاضر است به این گذشته‌ی ننگین انتقاد کند و اموالش را در خدمت مردم قرار دهد تا دادگاه خلق وی را در ایران آزاد و دموکرات تبرئه کرده و مردم ایران بپذیرند که وی می‌تواند به مثابه‌ی یک شهروند معمولی به حساب آید. در ایران آزاد و آباد و دموکرات و شکوفان جایی برای سلطنت طلب طلبکار و دست اندرکاران رژیم وابسته و منفور گذشته نیست. این را هم اسرائیل می‌داند و هم آمریکا ولی آنها مرده‌ی سلطنت طلبان را به عنوان مترسک برای دریافت امتیازات بیشتر از رژیم جمهوری اسلامی لازم دارند. ضد انقلاب مغلوب ایران حتی جنازه‌اش را نیز در خدمت امپریالیسم و صهیونیسم قرار داده تا از آن حداکثر استفاده را بنمایند. باید اذعان کرد که سلطنت طلبان در نوکری بیگانه از صداقت بی‌همتائی برخوردارند و نمی‌توان متعصبانه این عامل وفاداری و صداقت را در آنها در نظر نگرفت و منکر آن شد.

به راستی این مردک اگر یک جو صمیمیت و صداقت دارد باید روشن کند که این اطرافیان پدرش که دزد و جنایتکار و خائن بوده و نام پدر "بی‌گناهِش" را به کثافت کشیده‌اند چه کسانی بوده‌اند. نام این افراد کدامست و در کجا زندگی می‌کنند و فعالیت سیاسی آنها در حال حاضر چیست. آخر تا به کی می‌شود با عوامفریبی به مردم دروغ گفت؟ آیا سرنوشت این دودمان ننگین در انقلاب شکوهمند ۲۲ بهمن به حد کافی برایشان آموزنده نبوده است؟ این فرد مرده است، مرده، یک مرده‌ی متحرک و مصدق همواره زنده خواهد ماند. مرده آن است که نامش به نکوئی نبرد.

ضد انقلاب در ضد انقلاب



فرجام "کودتای دموکراتیک" و کشتار وحشیانه‌ی مخالفین

ارتش مصر، یک ارتش آمریکائی است که با مهندسی یک کودتای ضد انقلابی بر انقلاب مردم سوار شد و بنام "انقلاب و خلق" و به اصطلاح به نمایندگی از طرف مردم به کشتار خونین تظاهرکنندگان غیر مسلح پرداخته... است. کشتار صدها تن از تظاهرکننده غیر مسلح در میدان تحریر عملی جنایتکارانه و محکوم است. ادامه‌ی وضعیت موجود و یک جنگ داخلی احتمالی، تمام دستاوردهای انقلاب مردم را به نابودی می‌کشاند....

انقلاب مصر که بساط استبدادحسنى مبارك را برچید، اما نتوانست به نفوذ امپریالیسم در مصر خاتمه دهد. دولت باراک اوباما که تجربه‌ی انقلاب ایران را پشت سر داشت، با مهندسی خویش ارتش را از تیررس انقلاب دور و دست نخورده نگاهداشت تا در کمین

بنشینند و در روز مبادا مجدداً فعال شود و این بار با "مشروعیت مردمی" زمام امور را به دعوت و خواهش مردم در دست گیرد. کودتای ارتش باید بیان آرزوی مردم و خواست قلبی آنها جلوه کند و نه اقدامی خشن، نظامی و سرکوبگرانه از طرف دستگاه نظامی. در کشور مصر همیشه ارتش زمام امور سیاست را در دست داشته و در پشت پرده، بازیگران را می چرخانده است. این ارتش چند میلیارد دلار از آمریکا سالانه دریافت می کند تا بتواند به بقاء خویش ادامه دهد. ارتش مصر سراپا ارتشی آمریکائی، سرکوبگر و ضد مردمی است. مردم مصر و همه مخالفین مترقی باید هوشیار باشند که برخورد خونین امروز با تظاهر کنندگان برخورد خونین فردا با آنها خواهد بود.

آنچه امروز در مصر جریان دارد برآمد ضد انقلاب ارتش آمریکائی علیه ضد انقلاب حزب اللهی اخوان المسلمین است. یعنی ضد انقلاب در ضد انقلاب. حزب ما نه این کودتا را تأیید کرده و می کند و نه این کشتار وحشیانه را متأسفانه در نبود یک آلترناتیو انقلابی و مردمی و پر نفوذ در جامعه وضعیت و دورنمایی بهتر از این پیش روی مردم تشنه آزادی و استقلال و عدالت اجتماعی خواهد بود. ارتش امروز چنین کشتار کرد و فردا با همان هائی که پرچم "مشروعیت" را به وی دادند چنین خواهد کرد. وظیفه مارکسیست لنینیست های واقعی مصر محکوم کردن این کشتار و آگاهی بخشیدن و بیرون کشیدن مردم از زیر پرچم ارتش آمریکائی و جریان ارتجاعی اخوان المسلمین و سازماندهی و تلاش برای تشکیل یک آلترناتیو مردمیست..... رهبری حزب طبقه کارگر مصر ضامن پیروزی نهایی انقلاب مصر است.

نقل از فیسبوک توفان

سخن هفته

۱۵ اوت ۲۰۱۳

به یاد میرزاده عشقی شاعر انقلابی ایران



میرزاده عشقی، شاعر جوان و پرشور و انقلابی ایران در روز ۱۲ تیرماه ۱۳۰۳ خورشیدی، در تهران هدف گلوله تروریست های رضا خان قلدردار گرفت و در ۳۱ سالگی، چشم از جهان فرو بست. وی زبانی آتشین و نیشدار داشت و شعر باید رید، یکی از تندترین و معروف ترین اشعار عشقی است.

این بیت را به بقایای وطن فروش دربار منفور پهلوی تقدیم می کنیم که عاشق سینه چاک رضا خان قلدردار این دست نشاندهی امپریالیست انگلیس هستند و این روزها با تولید فیلمی سراپا دروغ در مورد "خدمات" وی به ایران سخن می گویند. وطن فروشان همیشه طلبکارند، خادمان به ملت فروتن.

ترور و استبداد مطلقه، سر سپردگی به امپریالیسم، فساد و دزدی و چپاول ثروت های ملی کشور، به طور مشخص نفت و حراست از نابرابری های طبقاتی.... حاصل ۵۰ سال حکومت ننگین و خائن سلطنت پهلوی بود که اگر جز این بود، انقلاب مردمی و شکوهمند بهمین ۵۷ ضرورتی برای وقوع نمی یافت. حال که انقلاب مردم ایران توسط خمینی جلال و اعوان و انصارش درهم شکست و مرتجعین جنایتکار جامعه را به قهقرا برده اند، سلطنت طلبان مزدور به میدان آمده تا با سوء استفاده از وضعیت موجود فضا را برای احیای نظم گنبدی موروثی سلطنتی فراهم آورند. غافل از اینکه ملت ایران با دو انقلاب عظیم مشروطه و بهمین آموخته است که نخستین گام برای استقرار آزادی و عدالت اجتماعی نفی دو نظام فاسد سلطنتی و اسلامی است و جز این نیز نمی تواند باشد.

شعر زیبا و بی پردهی زیرکه روی سخنش به رضاخان قلدردار است، نمونه ای از ادبیات اعتراضی میرزاده عشقی است که دمی در مقابل استبداد و استعمار نیاسود و جاننش را فدای رهایی مردم ایران کرد. به قول احمد شاملو "فضیلت هنرمند است که در این جهان بیمار به دنبال درمان باشد نه تسکین، به دنبال تفهیم باشد نه تزئین، طبیب غمخوار باشد نه دلکعبیعار. عشقی به دنبال درمان بود و نه تسکین جامعهی بیمار. یادش گرامی باد!

«بعد از این بر وطن و بوم و برش باید رید
به چنین مجلس و بر کر و فرش باید رید
به حقیقت در عدل ار در این بام و در است
به چنین عدل و به دیوار و درش باید رید
آن که بگرفته از او تا کمر ایران را گه

به مکافات الی تا کمرش باید رید
 پدر ملت ایران اگر این بی پدر است
 بر چنین ملت و روح پدرش باید رید
 به مدرس نتوان کرد جسارت اما
 آن قدر هست که بر ریش خرش باید رید
 این حرارت که به خود احمد آذر دارد
 تا که خاموش شود بر شررش باید رید
 شفق سرخ نوشت آصف کرمانی مرد
 غفرالله کنون بر اثرش باید رید
 آن دهستانی بی مدرک تحمیلی لر
 از توک پاش الی مغز سرش باید رید
 گر ندارد ضرر و نفع مشیرالدوله
 بهر این ملک به نفع و ضررش باید رید
 از رود موتمن الملک به مجلس گاهی
 احتراماً به سر رهگذرش باید رید»

* * * * *

دست امپریالیست آمریکا از سوریه کوتاه باد



ادعای استفاده دولت سوریه از سلاح‌های شیمیایی، آن هم درست در زمانی که تروریستهای آدمکش و اراداتی درهم شکستند و دولت بازرسان سازمان ملل را در سوریه پذیرا شده است، فقط می تواند نشانه ای از برنامه ریزی قبلی برای تحریک افکار عمومی و بمباران هوایی سوریه توسط امپریالیست آمریکا و متحدینش باشد. چنین عملی از جریانات مزدوری برمی آید که چشم به دخالت مستقیم آمریکا و شرکا و.... در سوریه دوخته اند. این مزدوران پس مانده القاعده ای جگرخوار برای تحقق اهداف کثیفشان دست به هر جنایتی می زنند.

دست امپریالیست آمریکا از ایران منطقه کوتاه باد!

بمناسبت شصتمین سالگرد تجاوز به کره و در افشای جنایات امپریالیست آمریکا «جنگ بدون پایان»

کره آمریکا را، بدون دستیابی به صلح- شکست داد

در ۲۵ ژوئن ۱۹۵۰ جنگ کره پایان یافت. در این جنگ نیروهای نظامی آمریکا مرتکب جنایات عظیمی شدند. هنگامی که آنها مناطق جنوب را یکبار دیگر اشغال و مناطق جدیدی را در شمال به تصرف خود درآوردند مردان، زنان و کودکان شکنجه و به قتل رسیدند. در خلال پاییز ۱۹۵۰ دهها هزار نفر غیرنظامی را کشتند. حتی امروز جنگ در کره، به دلیل اینکه آمریکا از مذاکره در مورد پیمان صلح امتناع می ورزد، ادامه دارد.

در ۲۷ ژوئیه سال ۱۹۵۳، به عبارت دیگر ۶۰ سال پیش در چنین روزهایی، توافقنامه‌ی آتش بس که آغازی بود بر پایان جنگ تمام عیار سه ساله در شبه جزیره‌ی کره امضاء شد. در خلال جنگ بخش بزرگی از ساختمان‌ها در شمال کشور با خاک یکسان و بیش از سه میلیون انسان جان خود را از دست دادند. سربازان آمریکائی و نیروهای دست نشانده‌ی کره‌ی جنوبی در مقابل ارتش مردمی کره و نیروهای داوطلب چینی صف آرائی می نمودند. پس از جنگ جهانی دوم جنگ کره اولین جنگ امپریالیستی و آغازی بود بر جاه طلبی امپریالیسم آمریکا به منظور هدایت و کنترل تمام جهان آنچه که در خلال جنگ جهانی رخ داد دگرگون کننده و طی بیش از چندین سال توازن نیرو در جهان را تغییر داد. تا سال ۱۹۳۹ نیروهای نظامی آمریکا در مقایسه با دیگر قدرت‌های سرمایه‌داری، انگلستان، آلمان، ایتالیا، ژاپن و فرانسه ضعیف و ناتوان بود. ارتش آمریکا در جایگاه هفدهم - جهان قرار داشت اما آمریکا، هنگامیکه نیروهای دول محور شکست خوردند، تلفات کمتری را در مقایسه با متحدان خود متحمل و بدین ترتیب برنده‌ی بزرگ جنگ شد.

در حالیکه کشورهای رقیب سرمایه‌داری دچار خرابی‌ها و ویرانی‌های بزرگی شده بودند، آمریکا از طریق فروش تجهیزات جنگی نظامی فراوان، اقتصاد خود را تقویت نموده بود. در این شرایط نظرات در مورد تسلط جهانی آمریکا توسعه یافت و پرزیدنت ترومن در مورد "مسئولیت مردم آمریکا در قبال رهبری جهان" صحبت کرد.

دهه‌های ۱۹۰۰ باید به "صدهی آمریکا"، که در خلال آن آمریکا بر جهان حکومت می کرد، تمام مردم و کشورهای عقب مانده را رهبری می نمود، مبدل می شد. همزمان ضعف دیگر قدرت‌های امپریالیستی به معنای قیام فوری جنبش‌های آزادیخواه ملی در کشورهای مستعمره بود. این جنبش‌ها از موفقیت‌ها و نظرات سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی که به سرعت منتشر می شدند الهام می گرفتند.

علاقه‌ی آمریکا به کره دو هدف را دنبال می نمود. آنها بخشاً، در برابر رقیب خود، مایل به تقویت مواضع خود در آسیا بودند و شبه جزیره‌ی کره را به عنوان پایگاهی برای گسترش بیشتر می خواستند، بخشاً قصد داشتند که جنبش ملی کره را در هم شکسته و مانع از انتشار نظرات سوسیالیستی بشوند. حراست از تسلط سیستم سرمایه‌داری بخشی از نقش آمریکا به عنوان رهبر جهان بود و آنها خود را در مقابل کمونیسم مدافع آن می دیدند.

در ضمن جنگ کره، ۱۹۵۰، زمانی آغاز شد که آمریکا پس از تجدید حیات خود وارد دوره‌ی بحرانی از مازاد تولید شده بود.

پایان جنگ جهانی دوم به معنای این بود که قدرت‌های اروپائی، دیگر نیازی به خرید سلاح‌های آمریکائی نداشتند همزمان که صنایع فروپاشیده‌ی خودشان قادر به تولید کافی به منظور تأمین مالی ادامه‌ی واردات حجیم بیشتر، از کالاهای آمریکائی نبود. تحریم تجاری علیه‌ی بلوک سوسیالیستی نیز وضعیت را در کشورهای اروپای غربی وخیم تر نموده بود.

آمریکا مسئله را با تولید جهت تجهیز نظامی ارتش خودش و به دنبال درگیری گشتن - که در تاریخ جهان سرمایه‌داری امریست عادی، حل کرد. اما برای درک بهتر عللی که زمینه را برای آغاز جنگ آماده نمود آشنائی با تاریخ مدرن کره که از سال ۱۹۰۵ بعنوان کشوری تحت‌الحمایه‌ی ژاپن به رسمیت شناخته می شد نیز ضرورت دارد.

در خلال اشغال ژاپن فرهنگ کره سرکوب و ثروت کشور به تاراج برده شد. کره برای مقابله، خود را سازماندهی نمود امری که در ۱ مارس ۱۹۱۹ به شورش خونین منجر شد و ژاپنی‌ها را ناگزیر نمود که بخشاً سیاست اشغالگرانه‌ی خود را مورد بازبینی قرار دهند.

جنبش مقاومت ابتدا توسط ملی گرایان سرمایه‌دار رهبری شد اما جنبش کمونیستی هوشیارانه توانست طبقه‌ی کارگر را سازماندهی نماید. مرد جوانی به نام کیم ایل سونگ، که در خلال دهه‌های ۲۰ با مارکس و لنین آشنا شده بود، به سرعت با تأسیس سازمان‌های مختلف انقلابی و متحد نمودن نیروهای منشعب ملی و کمونیستی ابتکار عمل را در دست گرفت.

در خلال جنگ جهانی دوم چریک‌های کره ای پیشروی کردند و با کمک ارتش سرخ - اتحاد جماهیر شوروی نیروهای اشغالگر ژاپن را به عقب راندند و به منظور اداره‌ی مناطق آزاد شده سیستم کمیته‌های مردمی ایجاد نمودند.

در آن زمان ارتش آمریکا در داخل و اطراف جزایر ژاپن درگیر جنگ بود و نارضایتی خود را از موفقیت‌های کره - شوروی به صورتی آشکار اعلام نمود. ژاپن در اوت ۱۹۴۵ تسلیم شد و ۲۰ روز بعد ارتش آمریکا به بهانه‌ی خلع سلاح ارتش ژاپن در جنوب کره پیاده شد. به منظور ممانعت از پیشروی ارتش کره و شوروی صحبت از تقسیم عرض جغرافیایی ۳۸ درجه به میان آورده شد. با ورود نیروهای نظامی آمریکا در جنوب کره کمیته‌های مردمی ملغی و بجای آن سازمان و ساختارهای، تحت رهبری آمریکایی‌ها، ژاپن اشغالگر ایجاد شدند. اعلام شد که کلیه‌ی دارائی‌هایی که در گذشته در جنوب در اختیار ژاپن قرار داشت، به عبارت دیگر امکاناتی که در عمل از مردم کره دزدیده شده بود، اکنون "تحت اختیار دفاتر نظامی آمریکا"، کنترل بیش از ۸۰ درصد از دارائی‌ها در جنوب کره را در اختیار خود گرفت، قرار می‌گرفت.

به منظور متوقف نمودن بیان عقاید مخالف، کلیه‌ی فعالیت‌های سیاسی که به یک حزب ثبت شده ارجاع نمی‌شد غیرقانونی اعلام شد. همزمان "پشتیبانی و همکاری با، یا رهبری گروه یا جنبشی که بر خلاف منافع حکومت اشغالگر عمل می‌نمود" ممنوع بود. در تابستان ۱۹۴۷ احزاب مترقی و گروه‌هایی که در ابتدا به آنها اجازه‌ی فعالیت داده شده بود، با کشتاری بیرحمانه و دستگیری جمعی اعضای آنها، کاملاً ممنوع اعلام شدند. همزمان احزاب جدیدی را که حامی اشغالگران بودند، با پایگاهی در میان سرمایه‌داری وابسته و نیروهای سابق هوادار ژاپن، تأسیس کردند.

آمریکا برای قانونی جلوه دادن اشغال خود در کنفرانسی در مسکو در دسامبر ۱۹۴۵ تلاش نمود که میان قدرت‌های بزرگ توافقنامه‌ای را که بر اساس آن کره طی یک دوران ده ساله تحت سلطه‌ی نیروهای خارجی قرار می‌گرفت به تصویب برساند. این امر با این حال مورد قبول شرکت کننده گانی که آمریکا را ناگزیر به قبول اینکه کره در عوض بیدرنگ به کشوری متحد، مستقل مبدل می‌شد قرار نگرفت.

اما چند هفته پس از کنفرانس بیانیه‌ای که بر اساس آن آمریکا قصد داشت که از دولت مستقر در جنوب کره حمایت نموده و بدین طریق تقسیم کشور را به امری دائمی مبدل نماید صادر شد.

این امر در تقابل با درک غالب در کره قرار داشت و در آوریل ۱۹۴۸ کنفرانسی در پیونگ یانگ، با شرکت احزاب مهم و سازمان‌های سیاسی در جنوب و شمال کره، با این هدف که کلیه‌ی ارتش‌های بیگانه باید عقب نشینی می‌نمودند و کشور متحد می‌شد، برگزار شد. علیرغم اعتراضات عظیم، با اینحال، در می‌همانسال انتخاباتی سازمان داده شد که در آن ارتش به منظور ناگزیر نمودن مردم برای رفتن به پای صندوق‌های رأی بسیج شده بود در بسیاری نقاط مردم با شورش پاسخ دادند و در جزیره ججو مردم دست به اسلحه برده و موفق به متوقف نمودن روند انتخابات شدند.

در بخش جنوبی مجموعاً فقط ۱۰ تا ۲۰ درصد از مردم به انتخاباتی که توسط قدرت اشغالگر سازماندهی شده بود رأی دادند. این امر با اینحال مانع از این نشد که آمریکا دولتی را برای "جمهوری کره" بر سر کار نیاورد و سینگمان ری - مزدور را که سال‌ها در آمریکا زندگی کرده بود بعنوان "پرزیدنت" بر مسند قدرت ننشانند.

در شمال کره توسعه‌ای کاملاً متفاوت در جریان بود. سیستمی با کمیته‌های مردمی به عنوان مدلی برای حکومت در نظر گرفته شد. اصلاحات ارضی به اجرا گذاشته شد، قوانینی مربوط به تساوی میان زنان و مردان به تصویب رسانده شد و ابزار تولید، ملی اعلام شدند. در اوت ۱۹۴۶ حزب کارگران کره توسط ادغام بسیاری از احزاب، که اتحاد میان طبقه‌ی کارگر، روشنفکران و کشاورزان را به منظور به اجرا گذاردن انقلاب سوسیالیستی تقویت می‌نمود تاسیس شد.

در اوت ۱۹۴۸ در پاسخ به انتخابات سازمان داده شده‌ی اشغالگران در جنوب انتخاباتی ملی در سراسر کره برگزار شد. اما در جنوب در خفا، با اینحال ۷۲،۵۲ درصد در انتخابات شرکت کردند. در شمال بیش از ۹۹ درصد با تکیه بر نتیجه‌ی انتخابات نماینده گانی برای بالاترین مجمع عمومی انتخاب شدند، که در سپتامبر ۱۹۴۸ قانون اساسی برای جمهوری خلق کره را به عنوان یک دولت مستقل عمومی به تصویب رساند و دولتی قانونی را برای تمام کره با کیم ایل سونگ بعنوان پرزیدنت انتخاب نمود.

آمریکا در جنوب کره تحت فرمان دولت دست نشانده ارتشی کره‌ای را سازماندهی نمود توسط تبلیغات ضد کمونیستی و به اجرا گذاردن قانون خدمت نظام وظیفه‌ی عمومی مردان جوان را برای مقابله با یک جنگ پیش رو بسیج نمود. همزمان یک جنبش مقاومت، متشکل از کشاورزان و کارگران که دست به اسلحه بردند و یک نیروی چریکی مردمی را ایجاد نمودند رشد کرد.

در خلال ۱۹۴۹ حکومت سینگمان ری به حکومتی تروریستی فاشیستی مبدل شد. با استناد به "قانون امنیت ملی" که در سال ۱۹۴۸ به تصویب رسیده شده بود پاکسازی‌ها و بازداشت‌های دسته جمعی بزرگی به اجرا گذاشته شد. کلیه روستاهایی که به دادن حمایت به چریک‌ها مورد سوء ظن قرار می‌گرفتند به آتش کشیده می‌شدند در جزیره‌ی ججو، جایی که مقاومت بر علیه‌ی فاشیسم و اشغال آمریکا بسیار قوی بود نیروهای نظامی سینگمان ری با کمک سربازان نیروی دریایی آمریکا، پیاده شدند. در آنجا آنها، بر اساس ارقام ارائه شده از جانب خودشان، ۳۳۰۰۰ نفر را کشتند. در مجموع، به احتمال زیاد، بیش از ۱۰۰۰۰۰ نفر کشته شدند و میان سال‌های ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۰ دست کم به همان میزان به بند کشیده شدند.

اما جنبش چریکی اعضای جدیدی پیدا می‌کرد و بسیاری از ارتش کره جنوبی، سربازان و افسران، به صورت جمعی یا انفرادی، به چریک‌ها و یا به نیروهای نظامی کره شمالی می‌پیوستند، فرار می‌کردند. پس از آن پاکسازی‌های بزرگی، حتی در میان ارتش، به اجرا گذاشته شد و هزاران نفر به ظن حمایت از "حزب کمونیست" اعدام شدند.

در ۲۵ ژوئن ۱۹۵۰ جنگ پس از سال‌ها بسیج و مسلح سازی آغاز شد. اما این تعریف از شروع جنگ را نمی‌توان بسادگی پذیرفت. نیروهای نظامی کره جنوبی از قبل از سال ۱۹۴۹ دست به چندین حمله‌ی تهاجمی زده بودند، تهاجماتی که توسط نیروهای نظامی کره شمالی به عقب رانده و با شکست مواجه شده بودند. سینگمان ری آشکارا در مورد پیشروی به سوی شمال صحبت می‌کرد و ارتش او به منظور ترور افراد غیر نظامی و حمله به نیروهای نظامی در قسمت شمال بارها از عرض جغرافیایی ۳۸ درجه عبور نموده بود.

اینجا تهاجمات آشکار در مقیاس‌های مختلف بودند که تمامی آنها با شکست مواجه شدند و صدمات فراوانی را با از دست دادن بیش از هزار نفر متحمل شدند. به این ترتیب شمال کره با اختصاص دادن اقدامات خود به عملیات دفاعی صبر فراوانی را از خود نشان داد و علیرغم تلاش‌های تهاجمی همچنان برای یک الحاق صلح آمیز استدلال می‌نمود.

با اینحال تمامی این پیشنهادات مورد قبول دستگاه اداری سینگمان ری، که بنا بر فرمان آمریکا باید از هر گونه "سازش یا دادن امتیازی به کمونیست‌ها" سرباز میزد، قرار نگرفت. اما در خلال ۱۹۴۹ دفاع خوب بخش شمالی سد محکمی را در برابر پیشروی بسوی شمال ایجاد نمود و فرماندهان آمریکائی در محل را ناگزیر نمود که به بی‌لیاقتی نیروهای نظامی کره جنوبی در مقابل ماموریتشان که شکست دادن بخش شمالی بود اعتراف کنند. به همین دلیل جنگ به دخالت مستقیم آمریکا نیاز داشت.

در ۲۳ ژوئن ۱۹۵۰ یک حمله‌ی توپخانه‌ای عظیم به قلمرو شمالی کره آغاز و در ۲۵ ژوئن نیروهای نظامی کره جنوبی از عرض جغرافیایی ۳۸ درجه عبور نمودند. پریزیدنت کیم ایل سونگ در یک سخنرانی به مردم اعلام نمود که ارتش سینگمان ری حمله‌ای تمام عیار را علیه‌ی شمال کره آغاز نموده است و مردم کره را به دفاع از جمهوری دموکراتیک خلق کره، پایان دادن به حکومت دست‌نشانده در جنوب و آزاد نمودن کشور از چنگال امپریالیسم آمریکا ترغیب نمود.

در آنزمان آمریکا کار گسترده‌ای به منظور فریب افکار عمومی در غرب و جلوه دادن این امر که ارتش بخش شمالی "حمله‌ای غافلگیرانه" را انجام داده بود آغاز کرد. شورای امنیت سازمان ملل متحد، که آمریکا در آنزمان به دلیل اینکه دولت تایوان جای چین را اشغال و اتحاد جماهیر شوروی شورای امنیت را به همین دلیل بایکوت نموده بود، تحت کنترل خود داشت، فراخوانده شد. شورا در مورد قطعنامه‌ای که بخش شمالی را بعنوان متجاوز قلمداد می‌نمود، تصمیم گرفت و "عقب نشینی ارتش کره شمالی را تا عرض جغرافیایی ۳۸ درجه" خواستار شد. همزمان کلیه‌ی اعضای سازمان ملل متحد را برای کمک به اجرای قطعنامه ترغیب نمود. با اتکاء به این تصمیم آمریکا مشروعیتی را که به آن نیاز داشت بدست آورد و اکنون می‌توانست نیروهای نظامی خود را تحت پرچم سازمان ملل متحد وارد عمل نماید!

در آنزمان سربازان آمریکائی جنگ را در کنار ارتش دست‌نشانده‌ی کره جنوبی آغاز نمودند. با وجود این ارتش بخش شمالی توانست دشمن را شکست داده و نیروهای آنها به سمت جنوب به عقب براند. پس از گذشت چند روز از جنگ، سنول آزاد شد و یک ماه پس از آغاز جنگ نیروهای ارتش آمریکا تنها منطقه‌ی کوچکی را در اطراف ساحل در جنوب تحت کنترل خود داشتند. در مواجهه با این شکست آمریکا ارتش عظیمی را در Inchon پیاده کرد. این مسئله ارتش مردمی کره را ناگزیر به عقب نشینی تاکتیکی نمود و این امر باعث شد که نیروهای نظامی سازمان ملل متحد - تحت فرماندهی آمریکا یکبار دیگر جنوب کره را به اشغال خود درآورد و پس از آن به سمت شمال با عبور از عرض جغرافیایی ۳۸ درجه، علیرغم این که قطعنامه‌ی سازمان ملل متحد مجوز این کار را صادر ننموده بود، پیشروی نماید.

ارتش آمریکا پس از بازپس گیری مناطق از دست داده خود در جنوب، مرتکب اعمال وحشیانه شد. مردان، زنان، کودکان و افراد مسن را توسط وحشیانه‌ترین روش‌ها شکنجه و قتل عام نمود و با زندانیان جنگی به روشی رفتار نمود که از روش‌های ظالمانه‌ی نازی‌ها پیشی گرفت.

شماری از شنیع‌ترین قتل‌عام‌ها در روستای سین چون در اکتبر ۱۹۵۰ به اجرا گذاشته شد. در آنجا در پناهگاهی که به آتش کشیده شد ۹۰۰ نفر را، اغلب زنان و کودکان، زندانی کردند. پس از اینکه محل از اجساد پر شده بود دست و پای باقیمانده افرادی که در روستا زندگی می‌کردند بستند و به رودخانه‌ای پرتاب کردند. شمار افراد غیر نظامی کشته شده در پاییز ۱۹۵۰ تا ده‌ها هزار تخمین زده می‌شود.

جمهوری خلق چین با نگرانی به پیشروی‌های ارتش آمریکا نگاه می‌کرد. اشغال کامل کره توسط آمریکا قابل قبول نبود و به آمریکا در مورد دخالت ارتش چین، در صورت عدم عقب نشینی، اخطار داده شد. در خلال زمستان داوطلبان چینی به منظور کمک به نیروهای نظامی کره از رودخانه یالو عبور کردند. ژنرال داگلاس مک آرتور مایل به استفاده از بمب اتم بود، حتی علیه‌ی قلمرو چین، اما انجام این امر مورد قبول واقع نشد. با این کمک چین نیروهای نظامی کره ارتش آمریکا را ناگزیر به عقب نشینی شدند و در ژانویه ۱۹۵۱ سنول را برای بار دوم، که پس از آن در ماه مارس یکبار دیگر به اشغال آمریکا درآمد، آزاد نمایند. پس از آن، در جریان بقیه جنگ، خط جبهه عرض جغرافیایی ۳۸ درجه، تقریباً همانی که در زمان آغاز جنگ بود، تعیین شد.

از اواسط ۱۹۵۰ آمریکا بر روی روش فرسایشی سرمایه‌گذاری نمود به منظور قطع امکانات معیشت سربازان و از طریق غیر قابل تحمل نمودن زندگی برای غیرنظامیان جهت ناگزیر نمودن آنها به قبول تسلیم هر چیزی که در کره شمالی ارزش داشت بمباران نمود. تقریباً تمام ساختمان‌ها را به صورتی وحشیانه بمباران کرد. کارخانه‌ها، راه آهن‌ها، مدارس، بیمارستان‌ها، ساختمان‌های آبرسانی، ایستگاه‌های برق و سدها - همه با خاک یکسان شدند.

آمریکا به جز پرتاب صدها هزار بمب معمولی از ناپالم نیز استفاده کرد و جنگ بیولوژیکی بزرگی را به راه انداخت. بمب‌های پر شده از مگس، عنکبوت، شپش و دیگر حشرات - مبتلا به طاعون، تیفوس یا وبا بر روی مناطق بزرگی پرتاب شدند. اما علیرغم تمامی این جنایت‌ها خلق کره از قبول شکست سرباز زد.

مذاکرات صلح در تابستان ۱۹۵۱ آغاز و تا دو سال قبل از اینکه توافقنامه‌ای در مورد آتش بس به امضاء برسد، ۲۷ ژوئیه ۱۹۵۳، بطول انجامید. قرارداد به معنای این بود که یک خط علامت گذاری شده، احاطه شده توسط یک منطقه‌ی غیرنظامی در کنار عرض جغرافیای ۳۸ درجه، ایجاد می شد، آتش بس بر قرار و هیچ نیروی جدید و یا سلاحی اجازه‌ی ورود به کره را نداشت. در قرارداد تصمیم گرفته شد که طی سه ماه کنفرانسی به منظور تأکید بر شرایط نهائی صلح و عقب نشینی تمامی نیروهای بیگانه برگزار بشود.

توافقنامه‌ی آتش بس برای جمهوری خلق کره به خودی خود نوعی پیروزی به حساب می آمد چرا که آمریکا را ناگزیر نمود که از جاه طلبی‌های خود در مورد اشغال تمام کره دست بردارد. سه سال جنگ، کاری دیگری بجز تلفات مادی و انسانی عظیم با بیش از سه میلیون کشته، بخش بزرگی از آنها غیرنظامیان کره‌ای، انجام نداده بود.

اما هنوز جوهر امضاء خشک نشده بود که آمریکا از انجام وعده‌های به توافق رسیده شده سر باز زد. آنها برای استقرار دائمی نیروهای خود در کره جنوبی یک "قرارداد نظامی دوطرفه" را با نماینده گان کره جنوبی به امضاء رساندند. بر خلاف قرارداد، آمریکا هم چنین تا به امروز مقدار متناهی سلاح نظامی، از جمله سلاح اتمی، وارد کشور نموده است.

جمهوری خلق کره بارها پیشنهاد تعویض قرارداد آتش بس با پیمان صلح را ارائه نموده، اما آمریکا به همان اندازه از گفتگو درباره‌ی این مسئله سر باز زده است. به همین دلیل تهدید در مورد آغاز جنگی دوباره همواره وجود دارد و با توجه به این پس زمینه باید تحولات در شبه جزیره‌ی کره را دنبال نمود

(بر گرفته از ارگان مرکزی حزب کمونیست مارکسیست لنینیست سوئد بمناسبت شصتمین سالگرد تجاوز به کره. ژوئیه ۲۰۱۳)

مسئله کره شمالی دوباره داغ شده است و سند سازی بر ضد دولت کره شمالی ادامه دارد. اوپاما هر روز از انبان حمایت از حقوق بشرش کلوخی به سمت کره شمالی پرتاب می کند و جایزه صلح نوبلش را گردگیری می نماید.

در ۱۲ فوریه ۲۰۱۳ دولت مستقل کره شمالی که ارباب بالا سر نمی خواهد، بر اساس حقوق مسلمش، آزمایشات هسته ای زیرزمینی انجام داده است که قطعنامه غیرقانونی و زورگویانه ۲۰۹۴ شورای امنیت سازمان ملل آنرا محکوم می کند. شورای امنیت سازمان ملل در قطعنامه ۲۰۸۷ خود در ۲۲ ژانویه ۲۰۱۳ نیز پرتاب یک ماهواره به فضا توسط کره شمالی را در ۱۲ دسامبر ۲۰۱۲ انجام گرفته است، بطور زورگویانه و غیر قانونی، محکوم کرد. تو گونی شورای امنیت سازمان ملل که به زیر سلطه زورگونی امپریالیستها و در راستان امپریالیست آمریکا قرار دارد، کار دیگری جز محکوم کردن، لیبی، فلسطین، ایران، سوریه و کره شمالی و تحریم و تنبیه مردم این کشورها و ممانعت از تحقق حق مسلم آنها ندارند. این شورای امنیت که محل بده بستان قدرتهای بزرگ است به صهیونیستهای اسرائیلی مصونیت می دهد و به ممالکی که باب طبع آمریکا نیستند ناامنی. مفهوم نیست که چرا نام خود را شورای امنیت گذارده است. **بر گرفته از توفان شماره**

۱۵۷ فروردین ماه ۱۳۹۲،

توفان شماره ۱۶۲ شهریور ماه ۱۳۹۲

ارگان مرکزی

حزب کار ایران منتشر شد.

رفقا، دوستان و یاران مبارز!

برای پیشبرد نبرد علیه رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، علیه امپریالیسم جهانی، علیه رویزیونیسم و ضد انقلاب ترتسکیسم و شبه ترتسکیسم و تقویت جنبش کمونیستی ایران به حزب کار ایران (توفان) کمک مالی کنید!

پاره‌ای از انتشارات جدید توفان از سایت اینترنتی:

- * بر علیه عامیانه کردن شعار انتقاد از خود - استالین
- * گزارش سیاسی کمیته مرکزی به کنگره چهاردهم حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی
- * گزارش سیاسی کمیته مرکزی به کنگره پانزدهم حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی
- * جنبه بین‌المللی انقلاب اکتبر - استالین
- * مارکسیسم و مسئله ملی - استالین
- * ترتسکیسم، ضدانقلاب در پوشش - م. ج. اولزین
- * سخنرانی و نطق استالین به مناسبت شروع جنگ کبیر میهنی
- * مانیفست حزب کمونیست - مارکس و انگلس
- * امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری - لنین
- * توطئه بزرگ کتاب سوم
- * توطئه بزرگ کتاب چهارم

در خطه حکمرانی اسرائیل اثر ارزشمندی از بهروز افراشته

سرزمین اشغال شده فلسطین توسط عزرائیل

ما خواندن این کتاب را به همه علاقمندان و پژوهشگران و مبارزین راه زادی و استقلال و سوسیالیسم توصیه می‌کنیم



آدرس سایتها و وبلاگهای مرتبط با حزب

www.toufan.org

[/http://www.kargareagah.blogspot.com](http://www.kargareagah.blogspot.com)

[/http://kanonezi.blogspot.com](http://kanonezi.blogspot.com)

[/http://rahetoufan67.blogspot.com](http://rahetoufan67.blogspot.com)

سایت کتابخانه اینترنتی توفان

<http://toufan.org/ketabkane.htm>

سایت آرشیو نشریات توفان

http://toufan.org/nashrie_tofan%20archive.htm

توفان در توئیتر

<https://twitter.com/toufanhezbkar>

توفان در فیسبوک به زبان انگلیسی

<https://www.facebook.com/pli.toufan?fref=t>

توفان در فیسبوک

<https://www.facebook.com/toufan.hezbekar>

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی بدست مردم ایران!